

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث در دوران امر بین تعیین و تخییر بود. و این دو روزه هم به تفصیل راجع به توضیح محل بحث و هم اجمالاً به آرای که مطرح شده است تعرض شد. تا اینجا رسیدیم که طبق تصور ما توضیح دقیق محل بحث این است که در جایی محل بحث است که ما بدون هیچ نکته خارجی این داده ذهنی ما این باشد که یا به نحو تعیین است یا تخییر حالا در صور مختلفش، و عرض کردیم که در این جور جاها دو احتمال اساسی است یکی قول به اشتغال که مرحوم نائینی قائل هستند. شاید هم عده زیادی از مشغولین. یکی هم قول به برائت از آن کلفه تعیین چون آن هم یک کلفتی است بالأخره تعیین یک قید معونه زائده ای است کلفه زائده ای است و این مرحوم استاد قائلند و ما توضیحاتی را عرض کردیم فعلاً در حد توضیحات کلام مرحوم استاد و بعد از اینکه این تقسیم بندی که ایشان دادند تمام کردیم توضیح بیشتری از مجموعه کلمات و نظر نهایی انشاء الله. دیروز راجع به توضیح محل نزاع را که مثالی زده بودند که ما روز اول نخواندیم دیروز توضیح دادیم. مثال دومی که ایشان دارند بعد ایشان به مرحوم استاد در این کتاب صفحه ۵۱۹ از مرحوم نائینی نقل کرده اند که سه بخش است. القسم الاول، البته این را دیروز پریروز خواندیم. «القسم الأول: ما إذا دار الأمر بين التخيير والتعيين في مرحلة الجعل في الأحكام الواقعية، كما إذا شككنا في أن صلاة الجمعة في عصر الغيبة هل هي واجب تعييني أو تخييري.»، این مثال دیگری است که ایشان در احکام واقعی. در این دو روزه کاملاً توضیح دادیم که در این جور مسائل اول باید آن پیش فرض های ذهنی و آن داده های ذهنی کاملاً روشن و واضح باشد. راجع به نماز جمعه یا نماز ظهر که ایشان تخییر واقعی گرفتند، به احتمال قوی تخییر ظاهری است و واقعی نیست که ایشان گرفتند. شاید نظر مبارک ایشان یا در این مثال فرض واقعیت ببینید اینکه می گوئیم فرض کردم واقعیت یا ما می گوئیم ظاهری اینها تماماً در نتیجه گیری مؤثر است. یعنی اینکه نتیجه ای که می خواهیم به آن برسیم، تعیین یا تخییر که اینها همین مثال که صلاه جمعه واجب تعیینی است یا تخییری خب عکسش هم می شود فرض کرد. صلاه ظهر واجب تعیینی است یا تخییری. یعنی صلاه ظهر مسلم واجب است احتمال می دهیم نماز جمعه هم عدلش باشد واجب تخییری باشد. خب نتیجه اش فرق می کند. یعنی این نکته ای را که من عرض کردم. اما راجع به تخییری که در اینجا است شاید نظر مبارک ایشان این است که تخییر، تخییر است البته معروف نظر خود ایشان که اقامه جمعه است. اگر جمعه اقامه شد يجب الحصول خود نظر مرحوم آقای خویی. حالا در این بحث اصولی وارد بحث دیگری شده اند. اما معیار را همین حالا

به همین مناسبت بد نیست اشاره عابره ای به اقسام تخییر شود. عرض کردیم غیر از تخییر عقلی که تخییر بین افراد یک ماهیت، مثل اکرم العالم که انسان مخیر است بین افراد عالم کما اینکه تخییر شرعی هم نیست تخییر اصطلاحی هم،

تخییر شرعی که ما در فقه از آن بحث می کنیم سه تا است. یکی تخییر واقعی است که در واقع و در مقام جعل شارع مخیر کرده است مثل خصال کفاره به فتوای شیعه. یکی تخییر ظاهری است. تخییر ظاهری مثل همین نماز جمعه و نماز ظهر این معنایش این است که ما در مقام جمع بین ادله اینگونه گفته ایم. مثلاً یک روایت آمد گفت نماز ظهر بخوان، و یک روایت آمد یا مثلاً ظاهر آیه مبارکه نماز جمعه بخوان. این هم حجت آن هم حجت. پس ما هر دو را حجت داریم. هم نماز ظهر هم نماز جمعه. این را اصطلاحاً تخییر ظاهری می گویند. مگر اینکه محوم آقای خویی قدس الله نفسه بگویند از این دو روایت ما می فهمیم حکم واقعی تخییر است. بنابراین تخییر واقعی در جایی است که در لسان دلیل واحد تخییر بیاید. مثلاً بیاید بگوید شما مخیرید بین خصال کفاره یا مخیرید بین صوم و صدقه من باب مثال. این می شود تخییر واقعی. تخییر ظاهری شما در مقام جمع بین ادله جمع کردید. راهی نداشتید. یک دلیل می گوید روزه بگیر یک دلیل می گوید صدقه بده. متحیرید. این دلیل حجت است آن هم حجت است. این هم عده ای به این عمل کرده اند. ببینید این داده های ذهنی را فرض کنید. عده ای به این هم عمل کرده اند این از یک طرف هم روایت هم که داریم از یک طرف هم همین قاعده حجیت روایت داریم که در این جور تعارض ها تخییر داشته باشد. حالا آن روایت هم عمل نکنیم. بگوییم که آقا این هم حجت است آن هم حجت است ترجیحی هم نمی توانیم بدهیم. پس شما تخییر دارید. این تخییر مفاد دلیل نیست. این تخییر جمعی است که شما انجام دادید. چون در یک دلیل آمد مثلاً اگر فلان کار کردید روزه بگیرد در یک دلیل آمد که صدقه بده. مثلاً نماز عشا یا دتان رفت و خوابیدید در یک روایتی است که مرسل است که یصبح صائماً و فرض کنید که یک روایت هم هست که صدقه بدهید. این دو با هم تعارض پیدا می کنند با قطع نظر از مرجحات. مرجحاتی هم نیست. اینجا شما می گوید به هر دو روایت اخذ می کنیم در نتیجه می شود تخییر. چون دو عمل هم که نیست روزه و صدقه با هم. یا روزه تنها است یا صدقه تنها. این جمع بین این دو تا می شود تخییر. راجع به عصر غیبت ما روایت واحده نداریم که شما مخیرید بین ظهر و جمعه. اشتباه نشود. چون مرحوم استاد حالا که جمع می کنیم حکم روایت واحده می شود. ما روایت واحده نداریم به تخییر. نمی دانم دقت می کنید؟ روایت واحده ای نداریم. ما مجموعه آیات ظاهر آیه مبارکه مجموعه روایاتی که می گوید نماز جمعه بخوان و روایتی که می گوید در زمان خود امام صادق که نماز ظهر بخوان. جمعش کردیم به تخییر. این جمع به تخییر است و الا در یک روایت ظاهرش این است که فقط نماز جمعه است یعنی آیه و روایت و در یک روایت هم ظاهرش این است که فقط نماز ظهر است. ما گفتیم هر دو دلیل هست باید جمع کنیم و لذا این جمع هم بیشتر برای فقهای متأخر است که مخیر است بین ظهر و جمعه. پس این

تخیری که ایشان در اینجا فرمودند این یک تخیر ظاهری است تخیر واقعی نیست. تخیر واقعی ملاکات خود را دارد تخیر ظاهری ملاکات واقعی ندارد ملاکات حجتی دارد. یعنی در مقام علم تخیر است. انشاء الله در مباحث دیگر شاید بیشتر روشن شود. تخیر سوم هم تخیر عقلی است یعنی تخیر ظاهری، واقعی و عقلی. این عقلی در اینجا بیخشید حواسم پرت شد. یک کمی گیج هستم. به آن می گویم تخیر به مستوای اصل عملی. پس یک تخیر به معنای حکم واقعی داریم یک تخیر به معنای حکم ظاهری داریم و یک تخیر به معنای اصل عملی. اصل عملی همان که توضیحاتش امروز گذشت. در دوران امر بین محذورین. نمی داند این یا آن که غیرش هم نمیشود. مثلاً یک ورقه ای نوشته است نمی داند در آن ورقه دقیق نمی تواند بخواند خط خودش را. ساعت یازده من در مسجد باشم یا نباشم. خط مشبه است بالآخره باشم یا نباشم. ساعت یازده هم یا هست یا نیست. در مسجد. به این می گوین دوران امر بین محذورین. این توضیحاتش گذشت عده ای از آقایان قائل به لابدیت عقلی هستند. می گویند ما اصل نداریم بالآخره یا انجام می دهد یا خیر. جای اصل نیست. ما همان جا گفتیم که آنجا اصل داریم. اصاله التخییر. رتبه اش هم رتبه اصاله الاشتغال و قاعده براءت و اصاله البرائه است اگر اصاله البرائه داشته باشیم. اصاله التخییر داریم. اصل عملی. و آن اینکه ما ابداع می کنیم این معنا را که تومی توانی ترک کنی می توانی فعل انجام دهی. این فرقی با لابدیت عقلی در لابدیت عقلی هیچی در آن ابداع ندارد. می گوید بالآخره ساعت یازده یا در آنجا هستی یا نیستی. پس تخیر در حقیقت سه قسم است. تخیر واقعی، تخیر ظاهری و تخیر به معنای اصل عملی. تخیر اصل عملی هم یک معنای تخیر است که الآن مثالش را عرض کردیم. این تخیری که اینجا است ظاهر عبارت استاد تخیر واقعی است. صلاه جمعه و ظهر. لکن عرض کردم با در نظر گرفتن ادله تخیر ظاهری است نه واقعی و معیار ظاهری و واقعی را عرض کردم. این هم راجع به مثال دیگری که ایشان آورده اند و توضیح داده شده است. ایشان بعد از این مقدمات در صفحه ۵۲۰ می فرمایند که قسم اول که احکام واقعی است سه صورت دارد. صورت الاولی، صورت اولی این است که بداند اجمالاً هر کدام از این دو فعل واجب است. فقط نمی داند وجوب تخیری است یا تعینی. دو عمل هست صدقه و صوم. هر دو واجب هستند قطعاً و واقعاً. فقط نمی داند به نحو واجب تخیری یا تعینی. بعد صورت ثانی و ثالثه را دارند چون ما الآن شاید نرسیم به صورت ثانی هر صورتی را که تمام کردیم متعرض می شویم. دیگر بقیه صور را یعنی یک جا بخوانیم که وقتان تلف شود دیگر نمی خواهد. بعد در صفحه ۵۲۲ چون یک مقداری را باید خودتان مراجعه کنید. «اما الصور الاولی» که صورت اولی که دو تا امر واجب هستند. حالا من عبارت ایشان را بخوانم بعد تعبیر خودم. و لکن نمی دانیم وجوبشان تخیری است یا تعینی. «فلا اثر»، «اولا این اثر شک کجاست؟ اثر شک «إذا لم يتمكن المكلف إلا من أحد الفعلين»، در اینجا اثر ندارد. مثلاً می دانی یا صدقه واجب است یا روزه. روزه نمی تواند بگیرد صدقه می تواند. در اینجا این بحث فایده ندارد. چرا؟ چون روزه را که نمی تواند بگیرد واجب هم باشد

تمکن ندارد. آن وقت صدقه اگر واجب عینی هم باشد تعیینی هم باشد باید بدهد واجب تخیری هم باشد باید بدهد صدقه را. چون اگر واجب تعیینی باشد باید صدقه را بدهد اگر واجب تخیری است چون یک عدل آن روزه است در واجب تخیری اگر یک عدل معذور شد عدل دیگر متعین می شود. چون وقتی نمی تواند روزه بگیرد می گوید متعین است که صدقه بدهد. لذا ایشان می فرماید که اینجا هیچ تأثیر ندارد این بحث در اینجا «ضرورة وجوب الاتیان به حیثند»، اگر یکیش معذور شد آن یکی دیگر را باید حتما انجام دهد. «اما لکونه واجبا تعینیا، أو عدلا لواجب تخیری متعذر» بعبارۀ آخری. و انما، این عبارت را ما نمی خوانیم. «انما تظهر الثمرة»، ثمره در جایی است که «تمکن المکلف من الاتیان بهما معا»، هر دو را بتواند انجام دهد. هم روزه و هم صدقه. «فیدور الأمر بین وجوب الاتیان بهما»، و یکی هم جواز الاقتصار این در کتب قدیم غالبا وقتی بین می آوردند آن دومی را هم پیشان تکرار می کردند که روشن تر باشد. حالا آقای خویی نوشته است من گفتم بعضی صحبت های ... ۱۵ / ۱۳

و انما، بله یدور الامر بین، بین اول گفته اند، وجوب الاتیان بهما، هر دو را انجام دهد اگر تعیینی باشد، و جواز الاقتصار. جواز به اتیان، بین، وجوب وجوب،

اگر این جور جاها متعارف این است من نکات را می گویم که بعد هم که انشاء الله مشغول نوشتن و تدوین شدید، متعارف این است که بین را تکرار می کنند که معلوم شود. یدور الامر بین وجوب الاتیان و بین جواز الاقتصار علی احدهما. این شق دومش. اگر واجب تخیری باشد یکی هم کافی است. واجب تعیینی باشد هر دو

«والتحقیق هو الحکم بالتخیر»، ایشان قبول می کنند که تخیر را قائل شویم. «و جواز الاکتفاء بأحدهما، لأنّ تعلّق التکلیف بالجامع بینهما متیقن»، اینکه به جامع تکلیف خورده است این متیقن است. «و تعلّقه بخصوص کل منهما مجهول مورد لجریان البراءة بلا مانع»، یعنی بلا مانع از طرف آقای خویی قدس الله نفسه والا مرحوم نائینی می فرمایند که اشتغال جاری شود باید هر دو را انجام دهید. چون می داند که هر دو واجب است و شک هم می کند که آیا واقعا به اینکه هر دو وجوبشان ثابت است شک می کند که به نحو تخیر باشد لذا بعضی ها در اینجا اصالة البراءة از تخیر جاری کردند. حالا این مطلب را ما یک کمی بازش کنیم. اولاً طبق توضیحاتی که من عرض کردم، عرض کردم که مرحوم استاد وارد نشدند. تحقیق این مسئله با مقدماتی که من عرض کردم روشن است. یعنی ما باید داده های ذهنی را نگاه کنیم. این اول کار است. این اولاً این مطلب. فرض مسئله در کجاست؟ فرض مسئله در این است که یک دلیل واحد داریم. یک روایت واحده صحیحۀ. فرض کنید مأمور بها. متن روایت مختلف است. در یک روایت آمده است «يجب عليه الصدقة والصوم»، در یک متن

حالا فرض کنید به لحاظ مصدر هم در تهذیب و استبصار و فرض کنید فقیه آمده است و الصوم. در کافی همین روایت آمده است و الصوم. روشن شد فرض مسئله؟ این يجب علیه الصدقه و الصوم. این به قول آقای خویی واجبات تعیینیان. یا صدقه أو الصوم. حالا یک دفعه می گویند کافی دقت کنید من همیشه می گویم مقدمات ذهنی خود را باید مراعات کنید. یکدفعه می گویند که کافی اضبط است. مثلا در کافی أو آمده است یا واو آمده است این ظرافتی که ما در بحث گفتیم هی می گوئیم تمام آن نکات باید در نظر گرفته شود در این مثال به نظرم خیلی واضح هستند. مثال های سابق هم واضح بود. پس یک، مورد کلام این است. این هم حکم واقعی است. البته مرحوم آقای خویی این یک تصور دیگر هم دارد که آن هم بگویم. دو تا روایت داریم فرض کنید یکی از زراره یکی از محمد بن مسلم، من باب مثال. در روایت زراره دارد که اگر شب خوابت برد نماز عشا نخواندی يجب عليك الصدقه. در روایت محمد بن مسلم فرض کنید دارد روایت دیگر دارد این هم صحیح است در کافی است آن هم صحیح است در تهذیب و استبصار و اینها و فقیه و اینها آن دارد يجب علیه الصدقه این دارد يجب علیه الصوم. هر دو روایت صحیح و مصدرش هم روشن. جمع کنیم بینهما به تخییر. پس دوران امر شود بین تخییر و تعیین. اول بحث امروز آقایانی که تشریف داشتید یادتان می آید؟ ما عرض کردیم در جمعه و ظهر تخییر ظاهری است نه واقعی. بناءً مرحوم آقای خویی توضیح نداده اند. این توضیح فقط همین دو تا واجب هر و یا تعیینی هستند یا تخییری. ببینید این را من به دو مثال زدم. این نکته اش چیست؟ این همان نکته فنی است که من کرارا عرض کردم در مسائل اصول عملی ان تمام داده های ذهنی را باید حساب کنیم. ظاهرش شاید این باشد هر دو مثال یکی است. در صورتی که هر دو مثال یکی نیست. اگر در روایت واحده باشد این ما نحن فیه است. اما اگر در روایت واحده نباشد انجا اصاله التعمین خیلی قوی است. چون دو روایت مستقل هستند. آن نکته فنی به ذهنتان آمد؟ من اگر یادآور تان باشد دیروز عرض کردیم تعیین و تخییر را می خواهیم ارجاع دهیم به اقل و اکثر. دیروز توضیحش را عرض کردیم که تخییر اقل است و تعیین اکثر است. اما در اینجا در حقیقت شما اینکه شما مخیرید این یک قید زائدی است. اینکه جامع این روایت آمد گفت صدقه این روایت آمد گفت صوم. خوب تأمل بفرمایید ظاهر هر دو روایت هم به قول آقایان ظهور امر در وجوب تعیینی است نه تخییر. اگر اراده تخییر کرده باشد پس باید تصویر اراده جامع کرده باشد. خب اگر بنا است اصلی جاری شود اصل همین است که تصویر اراده جامعی نکرده است. اما اگر روایت واحد بود این ما نحن فیه است. يجب علیه الصدقه و الصوم. يجب علیه الصدقه أو الصوم. و این حالا فرض کنید به قول شما اگر بگوئیم موردش در روایات نیست در نوشته های خود ما در التزامات شخصی خیلی و اضح است. التزامات شخصی دیروز در بحث مکاسب عرض کردم مطالبی است که ما ملتزم می شویم در قبال التزامات قانونی اعتبارات قانونیه. گاهی به آن می گوئیم اعتبارات شخصی گاهی می گوئیم التزامات شخصی. در مقابل اعتبارات قانونی. اعتبارات قانونی، قانونگذار بر ما جعل می کند. ما هیچ

اراده ای در آن نداریم. اما اعتبارات شخصی خودمان جعل می کنیم. عرض کردیم اعتبارات شخصی الآن در دنیای عرب التزامات شخصیه می گویند. خود بنده تعبیر به اعتبارات شخصیه می کنم. اعتبارات شخصی یک عرض عریضی دارد. شامل عقود، شروط، نذور، عهود می شود الی آخر. من چون چند بار در مباحث متعدد این نکته را عرض کردم لذا ممکن است این آقا نگاه کند به نوشته خودش نوشته است که من نذر کردم که روز جمعه فرض کنید نماز یا صدقه، صلاه یا صدقه، این عبارت روشن نیست. این یا گاهی خوانده می شود با صدقه گاهی خوانده می شود یا صدقه. خودش هم نمی تواند بخواند. این در نوشته ما می آید در التزامات شخصی ما این خیلی راحت می آید. در روایت هم داریم در روایتی که فرق بین واو و او است داریم. یک جاهایی هم اصلا حل یک مشکل را به همین کردیم. حالا وارد بحث های جزئی اش نمی شوم. پس بنابراین مثال اینکه آقای خویی فرمودند مثال این در حقیقت این است چون یک روایت هم هست اگر هم باشد واقعی است یا تعیینش واقعی است یا تخییرش. چون لسان دلیل واحد است. آنجا شما بین دو دلیل می خواهید جمع کنید. آن می شود ظاهری. اینجا نمی خواهید جمع کنید. اینجا در روایت آمده است يجب علیه الصدقه أو الصلاه. در یک نسخه در کافی آمده است و الصلاه در یک نسخه آمده است أو الصدقه. اینجا دوران امر بین دو تا عمل، انشاء الله فکر می کنم اول تصویر مطلب روشن شود و بعد برویم در نتیجه گیری. بعد در اینجا عرض کردم شما باید داده های ذهنی را در نظر بگیرید از اینها باز مهم تر تفصیلی است که شما از واجب تخییری می گویند. اصلا وجوب تخییری چیست. ما عرض کردیم در بحث واجب تخییری، دو بحث یعنی در این بحث ها در اصول اصولا دو بحث واقع می شود. یکی اینکه وجوب تخییری داریم یا خیر. مثلا زنت از تو پرسید ظهر چه درست کنم می گویی آبگوشت یا پلو من باب مثال. این آبگوشت یا پلو واجب تخییری است یا خیر. از ابوحنیفه نقل شده است که اصلا وجوب تخییری نداریم. وجوب با تخییریت نمی سازد. طبیعت وجوب چون وجوب آن چیزی است که انسان نمی تواند آن را ترک کند. تخییر می تواند ترک کند. آبگوشت نسازد. نمی شود بگویم آبگوشت واجب است به نحو تخییر. اگر راست باشد حرف سفیهانه ای است. اگر کسی نقل قول از ایشان گاهی در کتاب ها چیزهایی ذکر می کنند بعد می بینند آقا ضدش را گفته است اصلا. این است در زمان خود ما چیزهایی نقل می کنند بعد می بینند آن آقا ضد این گفته است. اگر چنین چیزی گفته باشد جعل در اختیار شخص است اینکه میتواند جعل کند مشکل ندارد. پس یک بحث در واجب تخییری این است که آیا تخییر داریم یا خیر. یک بحث هم که من امروز کردم اقسام واجب تخییری. وجوب تخییری که سه قسمش کردیم. تخییر را به سه قسم کردیم. بحث دومی که در اصول است که این بحث در اصول شیعه متأخر خیلی تنقیه شده است. مخصوصا اقا ضیا خیلی کنکاش های شدیدی کرده اند. آقای خویی مرحوم اقا ضیا این در اصول متأخر شیعه خیلی کار شده است. قدما می گفتند رویش کار نکرده اند. سنی ها هم همین طور. و آن حقیقت واجب تخییری است. مثلا آقای خویی می گویند در واجب تخییری وجوب

خورده است به عنوان احدهما. اینجا اگر دقت کنید نوشته اند ایشان لأن، می خواستم مقدمات را عرض کنم که مطلب خود آقای خویی اینجا واضح شود. اینجا فرمودند «لأنّ تعلق التكليف بالجامع بينهما متيقّن». این جامع بینهما یا در جاهای دیگر بعد خواهد آمد باز خواهم فرمود عنوان احدهما اینها معتقدند که واجب تخییری این است. خب یک تصور عمومی هم هست حالا می شود گفت عمومی نسبتا که واجب تخییری مثل واجب مشروط است. ماهیتش واجب مشروط است. می گوید تو نماز بخوان اگر نخواندی صدقه بده. اینکه می گوید نماز یا صدقه این ماهیت قانونی اش این بحث های قانونی بحث های لطیفی است. ماهیت قانونی اش ماهیت واجب مشروط است. مرحوم آقا ضیا هم روی اراده رفته است. اراده مشروط مقید یک بحث های زیادی شده است. بخواهیم وارد آن بحث ها شویم آیا عنوان احدهما هست؟ آن که ما در آنجا مطرح کردیم احدهما به معنای انتزاعی نیست. حالا این شاید عبارت جامع ایشان باز بهتر باشد. عرض کردیم در باب واجب تخییری خورده است به عنوانی که در هر دو وجود دارد. اگر خورد به عنوان در افرادی که محدود نیستند این تخییر عقلی است. ظاهر کلمات مرحوم استاد تخییر شرعی را به تخییر عقلی برگردانند. به نظر ما این طور نمی آید. خب بحث های واجب تخییری مفصل متعرض شدیم. به نظر این طور نمی آید. مثلا اگر گفت اکرم العالم این تخییر عقلی است چون آمده است عنوان عالم را نگاه کرده است هر کسی باشد، زید باشد، عمرو باشد، سیاه باشد، سفید باشد، داخلی باشد خارجی باشد فرق نمی کند عالم عالم است. به این می گویند تخییر عقلی. در باب تخییر عقلی مثلا همان بحثی که آیا کلی طبیعی در خارج وجود دارد یا خیر. می شود آن بحث ها را کرد یا عنوان انتزاعی صرف است و اقعیت ندارد. اما در باب تخییر شرعی اینگونه نیست. عنوان احدهما یک عنوان انتزاعی است. عنوان احدهما به طور کلی عرض کنم خدمت شما یک عنوان انتزاعی است که در ذهن وجود دارد در خارج نیست. لذا در خارج احدهما وجود ندارد. مثلا می گوید آقا این احدهما ملک من است. این موبایل یا کتاب. احدهما در خارج وجود ندارد. آن که در خارج وجود دارد یا کتاب است یا موبایل است. احدهما وجود ندارد ذهن شما انتزاع می کند. مثل فوقیت. فوقیت در خارج وجود ندارد. من هستم و این سقف. آن که در خارج وجود دارد این است. از نسبتی که بین این دو تا است عنوان فوقیت از من با روی زمین یا روی موکت عنوان تحتیت. که مثلا موکت تحت پای من است. مثلا زیر پای من است. اینها وجود خارجی ندارند. و لذا ما خیلی توضیحات مفصلی عرض کردیم فرق بین انتزاع و اعتبار. اعتبار در وعای اعتبار وجود دارد. این دو تا با هم فرق می کنند. این خیلی بحث لطیفی است. مثلا آقای خویی در بحث اجتماع امر و نهی مهمترین نکته را همین گرفته اند. انتزاع و اعتبار را یکی گرفته اند. تعجب می کنم فکر می کنم مثلا در آنجا و توضیحا چند بار عرض کردم در مباحث استصحاب جلد ۴ فوائد الاصول. مرحوم نائینی در تفسیر بین احکام تکلیفی و وضعی که مرحوم شیخ تفصیل ششم به نظرم در استصحاب که این کیدری یکی استصحاب جاری می شود یکی نمی شود آنجا مرحوم نائینی یک مقدماتی

دارد که فرق بین انتزاع و اعتبار را گفته است. درست است خوب دقت کنید انتزاع به هیچ وجه وجود ندارد. حتی در وعای اعتبار. اما اعتبار در وعای اعتبار وجود دارد. در خارج وجود ندارد اما در وعای اعتبار وجود دارد. انتزاع مثل اینکه من در تحت سقف هستم. این انتزاع کرده است. چیزی هم نیست. اما اعتبار من مالک کتابم. دقت کنید. من مثلاً زوج هستم. این خانم زوجه است. من مالکم. من آمرم. این مأمور است. وجوب یک نوع اعتبار است. وجوب انتزاع نیست. لذا مرحوم آقای خویی فرمودند که در حال سجده هم انتزاع صلاتیت می شود هم انتزاع غصبت. گفتیم این درست نیست. این مشکل است. چون انتزاع کاری نمی کند. اصلاً رکن اساسی بحث اجتماع امر و نهی همین جا است. تمام رکنش اینجا است. آقای خویی می گوید که این عمل وحدانی است شما سرتان را زمین گذاشتید. خوب دقت کنید بحث اجتماع امر و نهی که خیلی سنگین است من نکته اش را عرض می کنم که شما راحت شوید. ایشان می گوید که شما سرتان را روی زمین گذاشتید این سر که روی زمین گذاشتی از این دو عنوان انتزاع می شود. هم صلاتیت هم غصبت و این موجب تعددش نمی شود. اگر موجب تعددش نشد می شود یک عمل وحدانی. این عمل وحدانی نمی شود هم مصلحت ملزمه داشته هم مفسده ملزمه. این کل اشکال آقای خویی. لذا آقای خویی در بحث اجتماع امر و نهی یکی از قائلین به امتناع است در اشد مراتبش. این در مقام ملاکات امتناع می بیند. حالا عده ای در مقام جعل می بینند عده ای هم که آقای بروجردی قدس الله نفسه نسبت به علمای شیعه می دهد که علمای شیعه در مقام امثال چون من چند بار عرض کردم که هفت تا مقام درست کردیم. از ملاکات بگیریم بعد حب و بغض بعد اراده و کراهه و بعد جعل و بعد مرتبه فعلتی ابلاغ رسل، بعد مرتبه تنجّز وصول مکلف و بعد هم امثال. آقای بروجردی اصرار دارند که فقهای شیعه امتناع را در امثال می دهند. مرحله اخیر. خیلی این تقریب کلام من چون نیست در جایی گاهی تکرارش می کنم برای اینکه خیلی مطالب را واضح می کند. آقای خویی امتناع را در ملاکات دیده اند. خیلی شدید است بین آن چه مشهور علمای شیعه است و بین مسلک ایشان. نکته اش کجاست؟ نکته ها را دقت کنید. آن نکته اش این است که ایشان انتزاع گرفته اند. خوب دقت کردید؟ با انتزاع عمل متکرر نمی شود. عمل یکی است. آن عمل واحد نمی شود هم مصلحت ملزمه داشته باشد صلاه شود هم مفسده ملزمه داشته باشد حرمت غصب در بیاید از آن. این تصور آقای خویی است. خیلی مهم است شما باید چندین ساعت و دو سه ماه درس اجتماع امر و نهی بخوانید تا به اینجا برسید. من به خلال دو دقیقه برایتان گفتم. آقایانی که اجتماعی هستند می گویند این انتزاع نیست اعتبار است. یک کلمه. عوض می شود مطلب. این سرت را گذاشتی روی زمین دو تا اعتبار دارد نه دو تا انتزاع. یک اعتبار صلاتیت دارد. اعتبار در وعای خودش وجود دارد. انتزاع اصلاً وجود ندارد. و اعتبار ولو عمل وحدانی است اما اعتبار در مقام اعتبار و در مقام جعل دو تا می کند. در مقام قانون دو تا می کند آن را. انتزاع آن را دو تا نمی کند. روشن شد تمام بحث کجاست؟

سؤال: اعتبار هم یک نسبت است بین

پاسخ: نه نسبت نیست. این شد انتزاع. شما برگشتید به حرف آقای خویی. خیلی فکر کنم روشن شد برای شما. این ها می گویند دو اعتبار است. یک اعتبار کرده است صلاه یک اعتبار کرده است غصب. با تعدد اعتبار در عالم اعتبار دو تا می شود ولو فعل وحدانی است. انتزاع عالم ندارد. با تعدد انتزاع دو تا نمی شود یکی است. خیلی به نظرم تا حد زیادی مسئله، تمام آن نکته اینجا است که عمل وحدانی است. گذاشتن جبهه شما روی خاک. این عمل وحدانی است. این دو تا می شود یا همین یکی است؟ آقای خویی گفته است ینتزع منه عنوان صلاتیت. ینتزع انتزاع دو تا نمی کند آن را. من حالا نشسته ام اینجا. چهل تا انتزاع می شود کرد. زیر سقفم، روی موکت، مقابل دوربین، پشت سرم دیوار است، تمام انتزاعات می شود کرد. دست راست کی هستم دست چپ کی هستم. تمام این انتزاعات تعدد نمی آورد یک نفر هستم. هیچ تعددی در کار نیست. درست هم هست در انتزاع تعدد نیست. اما آنها می گویند در اعتبار تعدد نیست. اعتبار. چون در اعتبار ایجاد می کند. خوب دقت کنید. مثلا این جبهه را روی خاک گذاشتن ایجاد وجوب می کند. لزوم. این لزوم را که برایش می آورد این است. این جبهه روی خاک گذاشتن نگاه می کند که مال غیر آن خاک، یک چیز دیگر هم اعتبار می کند. حرمت. حرمت غصب. دو اعتبار است. از دو زاویه است. این دو زاویه دو انتزاعش نمی کند. یک اعتبار صلاتیت است یک اعتبار غصبیت. این اعتبار در وعای خودش وجود دارد. انتزاع وعاء ندارد اصلا. این ظرافت بحث روشن شد؟ آقای خویی قائل هستند که امتناعی هستند به اشد درجات امتناع. به همین تصویری که عرض کردم. در مقابل آقایان حالا این یک مقداری بعضی آقایان میگویند از بحث خارج شدیم. من متعمدا از بحث خارج شدم چون من یک اعتقاد دارم که در طی سه ماه چهار ماه تقریبا یک دوره اصول را ما تکرار می کنیم در بحث هایمان. که آن حالت احاطه و اشراف بماند. از جاهای مختلف اصول هم می آورم. از اول تا آخر اصول. گاهی هم مباحث خیلی کلیدی و اساسی است. خیلی ذهن شما را آماده می کند برای اتخاذ نتیجه. این اخذ نتیجه خیلی در اینجا مهم است. که آیا شما قائل به انتزاع شوید مثل آقای خویی یا قائل به اعتبار شوید مثل قائلین به اجتماع امر و نهی. و یک توضیح دیگر هم کرارا عرض کردم اینکه آقایان نوشته اند علما این من عرض کردم بحث اجتماع امر و نهی از زمان صحابه شروع شده است. اقوالی که ما در اجتماع امر و نهی داریم از صحابه است. فقط من یک نکته ای را کرارا عرض کردم که خیلی مهم است. از زمان صحابه مباحث اصول در ضمن فرع فقهی آمده است. اصولی نیامده است. لکن ما از آن فرع فقهی بعدها شکل اصولی گرفت. حتی شاید تا سالهای صد و پنجاه، صد و هفتاد، صد و هشتاد، شکل اصولی نمی گیرد. مثلا به جای اینکه بگویند استصحاب در شبهات حکمیه حجت است در یک فتوا مثلا زنی که پاک شده است هنوز غسل نکرده است حرمت دارد یا خیر؟ آنهایی که قائل به استصحاب بودند می گفتند دارد. آنهایی که نبودند می گفتند ندارد مباح است. بعد ها اواخر قرن

دوم شکل رسمی پیدا کرد. این می گفت استصحاب جاری می شود آن میگفت جاری نمیشود. این را خوب دقت کنید چون الآن در کلمات اصولیین ما کمتر آمده است. این خیلی لطیف است در کلمات سابقین و عده ای از مسائل اصولی ما همین مسئله اجتماع امر و نهی از صحابه نقل شده است. در کلمات صحابه به صورت فرع فقهی آمده است و بعد در کلمات تابعین و بعد در کلمات عده ای از فقها، یواش یواش به عنوان اصول جدا شده است. این ذهنیت همیشه در ذهن شما باشد.

خب ما برسیم به همین مطلب خیلی خارج نشویم. بنابراین ما یک نکته ای داریم و آن نکته این است که حقیقت واجب تخییری چیست؟ عرض کردم آقای خویی زده اند به جامع. البته جای دیگری ایشان می گویند عنوان احدهما. حالا اینجا به جامع زده اند. جامع بینهما. و فارغ یعنی ظواهر عبارتشان این است که فرقی با تخییر عقلی ندارد. تخییر عقلی با تخییر شرعی یکی است. عرض کردیم ما در محل خودش انصافش این است که تخییر عقلی داریم، تخییر شرعی داریم، عنوان ابهام هم ندارد. یک عنوان واقعی است ممکن است ما درکش نکنیم. البته غالبا درک می کنیم و لذا عرض کردیم غالبا تخییرات الآن هم در دنیای قوانین فعلی در کیفرها می آید. احکام جزایی. کسی که این کار را بکند محکوم می شود به شش ماه یا دو سال زندان یا صد هزار تومان تا دو میلیون تومان یا مثلا کذا. این غالبا چون آنجا رفته است روی عنوان عقوبت و کیفر. لکن فرقی با تخییر عقلی این است در تخییر عقلی آن عنوان خودش دائر مدار حکم است. مثلا بگوییم این آقا کیفر می شود. این می شود تخییر عقلی. یک دفعه می آید کیفر را در یک دایره محدودی می گذارد. کیفری که من می گویم این دو تا پول یا زندان. پول یا زندان یا تبعید مثلا. اگر این عنوان را بین دو تا یا سه تا این تعبدیت و شرعیتش به اینجا است. محدود قرار داد می شود تخییر شرعی. پس در تخییر شرعی باید آن جامع تصویر شود. ما نمی توانیم خودمان عنوان احدهما، مگر در احکام ظاهری. نمی توانیم خودمان درست کنیم. لذا اگر دو تا روایت بود با هم معارض بود طبق اولیه حمل بر تخییر کردن خلاف ظاهر است. مگر یا به خاطر روایت یا تخییر ظاهری. چون نکته را دقت کنید چون در تخییر این نکته باید مراعات شود او جامع را در نظر گرفته است. جامع بین الاطراف المحدود. پس اولاً عنوان احدهما نیست. چون عنوان احدهما انتزاعی است. در خارج نیست. یک واقعیتهای است که در خارج است. کیفر. یک نوع عقوبت است یک نوع جزا است. در خارج هست. لکن گاهی می آید این کیفر را محدود به دو تا یا سه تا می کند. گاهی محدود نمی کند. می گوید اگر کسی چنین کاری کرد، حاکم یعاقبه. حاکم یک کیفری برایش بدهد. این محدود نمی کند. این می شود تخییر عقلی. اما اگر گفت یعاقبه بسیف دو الغرامه المالیه. این می شود تخییر شرعی. پس نکته اساسی در تخییر باید لحاظ جامع بشود. خوب دقت کردید؟ لذا این دو مثال که من الآن عرض کردم با هم دیگر فرق کرد. یک دفعه شما در لسان دلیل واحد می بینید یک روایتی آمد مثلا کسی که شب خوابید نماز عشا نخواند صبح یا صدقه بدهد یا نماز. صدقه او صلاه. یک نسخه دیگر از این روایت است حالا از خود کافی،

صدقه أو الصلاة. یک نسخه است صدقه و الصلاة. یکی واو است یکی أو است. الحمد لله کسانی که با نسخ خطی سر و کار دارند می دانند. این دیگر جزء شایعش است یعنی جزء استانداردهای اشتباه های نسخ خطی همین است. فرق بین واو و أو. این که خب هست این مشکل ندارد. پس بنابراین یک فرض شما این است اگر شما فرض شما این بود، چون ما اصلا خود حکم را خبر نداریم چون دلیل ما واحد است. گفته است که واو پس می شود تعیین. گفته است أو پس می شود تخیر. چون احتمال تخیر هم می دهیم. اگر تخیر شد حتما جامع تصویر کرده است خودش. اگر واو گفت تفسیر جامع نکرده است. قبول است. تفسیر جامع نکرده است. چون دلیل واحد است خوب دقت کنید من داده های ذهنی را دیروز و پریروز توضیح دادیم، همه جهات را مراجعه می کنیم ترجیعی نمی توانیم بدهیم. لذا در اینجا مرد می شویم آیا واجب تخیری است به خاطر أو، یا واجب تعینی است هر دو به خاطر واو. عرض کردیم مرحوم نائینی و شاید عده زیادی از علما معتقدند که اینجا نفس ابداع می کند. می گوید واجب تعینی است باید هر دو را انجام دهید. این اصاله الاشتغال. دیروز و پریروز توضیحاتش گذشت. مرحوم نائینی و آقای خویی می گویند نه اینجا ابداع می کنیم اصاله التخییر. چون شک داریم نماز بعنوان واجب باشد یا صدقه بعنوان واجب باشد. بعنوان با قید خصوصیت. چون شک داریم اصاله البرائه. ما می توانیم اصاله البرائه از این قید، از این کلفه زائده، از این قید زائد اجرا کنیم. این هم رأی دوم که اینجا آقای خویی می فرمایند تخیر. رأی سوم هم که ما عرض کردیم حالا در مقابل بزرگان چون بزرگان همه یکی از این دو تا هستند دیگر یا اشتغال یا برائت. ما چون اشکال ما نه اینکه در مورد است اشکال ما اساسا در این است که برائت به عنوان اصل نداریم. برائت به عنوان یک سیره عقلایی داریم. نه به عنوان اصل. سیره است ارتکاز عقلا است بنای عقلا است. و به عنوان حکم عقل هم نداریم. چرا ما می گوئیم سیره؟ اگر یک مطلبی از یک جامعه ای به جامعه ای تعویض پیدا کرد از زمانی به زمان دیگر عوض شد، غیر از او شد این می شود عقلایی. عقلی که به زمان فرق نمی کند دیگر. عقل.... ۴۲/۱۰

در آنها که مسائل زمانی مطرح نیست. ممکن است در یک جامعه ای پیشرفت باشد اگر شخص حکم کرد اطلاع بر قانون خیلی سهو باشد. یک دکمه می زند مال مجلس، یک دکمه می زند مال شورای نگهبان، سریعا مطلع می شود. هیچ مشکلی ندارد. در این جور جاها برائت جاری نمی شود. قبح عقاب بلا بیان جاری نمی شود چون تمکن دارد و خیلی راحت هم هست. اما اگر مثل زمان ما نسبت به احکام فحوص و بحث کرد و چیزی پیدا نکرد اینجا قاعده قبح عقاب بلا بیان. به قول آقایان. ما قاعده قبح عقاب بلا بیان جاری نمی کنیم. درست است این قاعده اما اجرا نمی کنیم چون این بر می گردد به آن نکته عقلایی. آن نکته عقلایی تنجّز است نه عقاب. آن نکته این است که اگر شما گشتید دلیلی پیدا نکردید آن حکم بر فرض هم باشد منجّز نیست. نمی گوید که حکم نیست. می گوید آن حکم منجّز نیست. چون شما با آن ارتباط ندارید. اطلاع ندارید. پس این اصاله البرائه نیست. این یک سیره عقلایی است. در اینجا هم ما این طوریم. می گوئیم

.....

معلومات ما این است. روایت واحده است. همه جهات مساوی است. یک متن او است یک متن هم واو است. هیچ ترجیحی هم نمی توانیم بدهیم. علمای ما هم عده ای گفته اند واو عده ای گفتند او. عده ای به واو عمل کرده اند عده ای به او عمل کرده اند. فرض کنید مثلا هیچ راهی هم برای ترجیح نداریم. اینجا می خواهیم بگوییم که نفس چیزی ابداع نمی کند. نفس می گوید من دلیلی ندارم الان منجز نشده است که این دو تا، دو تا واجب تعیینی باشند. این منجز نشده است. این مثال اول. اما اگر دو تا روایت بود. خوب دقت کنید. ظاهر عبارت شاید آقای خویی هر دو را بگیرد. چون در جمعه و ظهر هم هر دو را می گیرد. یک روایت بود که اگر نماز شب نخواندی صدقه بده روز بعد. یک روایت بود که روز بعد دو رکعت نماز بخوان. غیر از قضا دو رکعت نماز بخوان. آیا در اینجا هم حمل بر تخییر می کنیم؟ این خیلی مشکل است. به عکس اینجا حمل بر تعیین می کنیم. شاید هم نظر نائینی این بوده است. چون این صورت ذهنی ما دو عنوان آمده است صلاه و صوم. عنوان تخییر که جامع باشد احراز نشده است. احتمالش هم نمی توانیم بدهیم. به مجرد اینکه در دو لسان است آنجا چون دلیل واحد بود احتمال تخییر بر جامع را می دادیم. بله اگر این ذهنیت را ما پیدا کنیم که تخییر یک عنوان انتزاعی است بد نیست. ما این ذهنیت را نداریم. تخییر را عنوان انتزاعی نمی دانیم. تخییر یک واقعیته اعتباری دارد. در وعای اعتبار واقعیت دارد. در وعای قانون واقعیت دارد. و آن واقعیتش این است که مقنن دو عنوان را دیده است و جامع بین آنها را از ما می خواهد. یک عنوانی که در هر دو فقط در این دو تا هست نه غیر. این را از ما می خواهد. وقتی دو دلیل داریم که یکی گفته است صلاه این برای ما نمی توانیم احراز چنین حالتی کنیم. کجا احراز چنین حالتی می کنیم که ایشان جامع را خواسته است. ان لم یکن که ظواهر کل دلیل تعیین است. چون می گویند ظاهر امر هم ظاهر در تعیینیت است. و اینکه آیا امر ظاهر در تعیینیت است ما یک توضیحی عرض کردیم چون در کفایه دارد اطلاق الصیغه یقتضی التعینیه و نفسیه و العینیه. این اصطلاح. ما اینها را توضیح دادیم. این بحثها چون خیلی طولانی شد داریم از زمان خارج هم می شویم. ما عرض کردیم این اطلاق الصیغه ای که ایشان گفته است که عده ای از علما هم بعدها این بحث را انجام داده اند این خیلی دقیق نیست. نحوه اطلاق در این سه تا فرق می کند یکنواخت نیست. آن وقت نحوه اطلاق در تعیین و تخییر، عرض کردیم در تعیین و تخییر، مراد از اطلاق، مقدمات حکمت نیست. چون گاهی اوقات مراد از اطلاق، مقدمات حکمت است. یعنی باید مقدمات حکمت جاری کنیم. نه وقتی دلیلی آمد گفت آقا آب بیاور. همین که او بیاورد می شود تعیین. دیگر چیز دیگر نمی خواهد. لحاظ نمی خواهد. مقدمات حکمت نمی خواهد. خوب دقت کنید. ما اسم این اطلاق را گذاشتیم اطلاق تصوری. آن جاهایی که مقدمات حکمت می خواهد اسمش را گذاشتیم اطلاق تصدیقی. ظاهر عبارت صاحب کفایه این است که اطلاق ها یکی است. نه فرق می کنند. در باب تعیین همین که او

.....
نیاورد تعیین مراد است. همین که گفت آب بیاور. اگر گفت آب بیاور یا نان می شود تخیر. اگر گفت آب بیاور تعیین. نمی خواهد مقدمات، در مقام بیان بود فلان بود قدر متیقن حالا در مقام مخاطب یا در مقام ۴۷/۲۰

اصلا نمی خواهد مقدمات حکمت نمی خواهد. همین که گفت آب بیاور یعنی تعیین. همین عدم ذکر او یعنی تعیین. تعیین معونه زائده ای که نمی خواهد که با مقدمات حکمت اثباتش کنیم. پس بنابراین اگر مراد نائینی این صورت است حق با نائینی است. انصافا چون در اینجا خود تخیر یک معونه زائده ای است. تعیین هم معونه زائده ای است فرق نمی کند. تخیر معونه زائده ای است و ظاهر خطاب تعیینیت است. نه ظاهر به مقتضای مقدمات حکمت. همین که خطابی آورد او نیاورد عرف از آن تعیین می فهمد. تعیین یعنی همین. هر جا واجبی ذکر شود عدلی بر آن ذکر نشود می شود تعیین. قصد نمی خواهد نمی خواهد بگوید من واجب تعیینی قرار دادم. همینکه گفت آب بیاور می شود واجب تعیینی. او که نیاورد می شود واجب تعیینی. مقدمه نمی خواهد چیز زائدی نمی خواهد. دنبال نکته زائدی نیستیم. لذا این دو موردی که هست با هم فرق می کنند احتمالا البته استاد که فرمودند تعلق التکلیف بالجامع، این تعلق التکلیف بالجامع در مثال اول روشن است در مثال دوم نه. پس بنابراین در این مورد قسم اول یا صورت اولی که عرض کردیم یک توضیحی راجعش بدهیم روشن شد که موردش فرق می کند. واقعا اگر تخیر واقعی باشد درست. اما اگر نباشد تخیر از مقام جمع بین ادله باشد نه آن تعیین متعین نیست. رجوع به تعیین

و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین